



واکاوی اسطوره و کارکرد های آن در ادبیات فارسی

بهروز حاجی بابائی اسفروزی

bh14011401@gmail.com

چکیده

اسطوره نه به معنای داستانی واقعی با ابعادی غیرواقعی و فوق بشری و نه به معنای کوششی ابتدایی برای تبیین جهان آفرینش؛ بلکه به معنای تجلی گاه اندیشه‌ی بشر و نوع شناخت وی از جهان، در دوره‌ای خاص از تاریخ اندیشه‌ی او به مثابه ارابه‌ی عظیم، ارجمند و گران قدری است که نه تنها شیوه‌ی تفکر و تعمق زرین بشر را نسبت به جهان به دنبال خود می‌کشد، بلکه حامل شیوه‌ی زندگی مادی و زمینی او نیز هست. در این نوشته، از زاویه‌هایی که ما به اساطیر خواهیم نگریم، جنبه‌های فلسفی و ادبی آن کم‌رنگ خواهد شد. برای ما جنبه‌هایی از اساطیر حائز اهمیت خواهد بود که محل انعکاس زندگی اجتماعی قوم در دوره‌ی خاص اساطیری‌اش می‌باشد. چنین نگرشی به اسطوره، گرچه عظمت و زیبایی آن را در هم خواهد ریخت و اُبَهِت و شکوهش را فرو خواهد شکست؛ ولی برای بررسی جامعه‌شناختی راهی جز این به نظر نمی‌رسد.

واژگان کلیدی: اسطوره ، افسانه ، شاهنامه ، نمادگرایی ، کهن‌الگو

مقدمه

در طول تاریخ، شاهنامه فردوسی بیش از هر کتاب دیگری نگارش و تصویر شده است؛ زیرا عناصر اساطیری و دینی بی‌شماری به طرز خودآگاه یا ناخودآگاه در این منظومه راه یافته است فردوسی عناصر بی‌شماری از آئین مهری، زروانی، زرتشتی، مانوی و... را در شاهنامه دخالت داده است، باور داشته‌ای معمول زمان خود را در نظر داشته است زیرا منبع اصلی شاهنامه به واسطه خدای نامک است که در عصر ساسانیان تدوین شده بود.

حماسه‌ای که فردوسی در طول سی سال به نام شاهنامه آفرید، هم از نظر زمانی و هم از لحاظ مکانی اثری است بس عظیم و بسیار پرمحتوا که مطالب مندرج در آن سرتاسر قاره‌ی آسیا، از بیژانس گرفته تا چین و هند، همه‌جا را در برمی‌گیرد و در میان آثار ادبی جهان به حق به عنوان شاهکاری شگرف و کم‌نظیر شناخته شده است مهم‌ترین بن‌مایه محوری در کل بخش‌های این کتاب، شخصیت «شاه» است که هویتی منبعث از دو خاستگاه «تاریخ» و «اسطوره» دارد. در تحلیل ماهیت تاریخی یا اساطیری شاهان، سه نوع نگاه بین شاهنامه پژوهان وجود داشته است: نگاه اول یک منظر توصیفی است که می‌کوشد، به جای ممتاز کردن اسطوره از تاریخ، پیوند بین این دو مقوله را بپذیرد و در خوانش خود، سهم هر یک از این حوزه‌ها را محفوظ بدارد. دومین نظرگاه در شناخت محور طولی اتصال دهنده داستان‌های شاهنامه، نگاه تاریخ محور «تاریخ گرایان» است که کوشیده‌اند، در اعماق درون‌مایه‌های اساطیری، رگه‌های تاریخی را در اتصال روایات کشف کنند. در مقابل آرای آن‌ها، اسطوره گریان هستند که کلیت محتوای شاهنامه و پیکره‌ی واحد آن را نه بر اساس جستجوی قرینه‌های تاریخی، که بر مبنای تأویل درون‌مایه‌های اساطیری آن تفسیر کرده‌اند.

واژه اسطوره

واژه اسطوره در زبان‌های اروپایی (Myth) گفته می‌شود و در لغت با واژه‌ی (Historia) به معنی روایت، سخن و تاریخ هم‌ریشه است. از این رو، لغت (Story) در انگلیسی که به معنی خبر و قصه آمده با واژه‌ی یونانی (Mouth) به معنی دهان،



بیان و روایت از یک ریشه است (اسماعیل پور، ابوالقاسم، ۱۳۷۷). در سده‌های پیشین اسطوره‌ها را مانند افسانه‌ها دروغین، جعلی بی‌اهمیت می‌پنداشتند به‌گونه‌ای که در زبان مرسوم قرن نوزدهم، به هر آنچه که با واقعیت تضاد داشت، اسطوره اطلاق می‌شد. (الیاده، ۱۳۸۲). اما از سده ی نوزدهم میلادی، به اسطوره توجه بیشتری کرده و آن را خیال‌بافی شاعرانه یا ادبیات داستانی به شمار آوردند، درحالی‌که انسان‌های ابتدایی میان اسطوره و افسانه تفاوت و مرز قائل بودند. آنان اسطوره را سرگذشتی حقیقی و افسانه را غیرحقیقی می‌پنداشتند.

این‌که اسطوره را در تضاد با واقعیت یا خیال‌بافی شاعرانه تصور می‌کردند، می‌تواند از اینجا ناشی شود که در اساطیر، قوای طبیعت به سیمای انسان نمودار می‌شدند و اعمال و ماجراهایشان معنای رمزی داشت. این در حالی است که «موجودات اساطیری طبیعی نیستند؛ ملهم از طبیعت‌اند؛ اما فرا طبیعی‌اند؛ همچون ایزد باد، طوفان و... پس هر اسطوره راوی سرگذشتی حقیقی است هرچند باتجربه‌ای عادی سازگار نباشد.» همچنین، اسطوره چون به اعتبار محتوای خود از وقایع بزرگ ازلی، آغاز پیدایش انسان، جهان، آیین‌ها، عقاید و منشأ پدیده‌های طبیعت حکایت می‌کند، مترادف با واژهٔ خیالی یا غیرواقعی تلقی می‌شد، درحالی‌که این تلقی کاملاً نادرست است؛ زیرا در ادوار اساطیری، انسان همیشه مایل بوده به آغاز؛ یعنی به‌روز ازل که به‌زعم او خدایان جهان را آفریدند بازگردد و با این بازگشت می‌خواسته است، خود را در آغاز جهان قرار دهد و به‌این ترتیب، زمان خود و خدایان را یکی کند. (بهار، ۱۳۶۸)

2

«میرچالیاده» در تلاش برای تعریف اسطوره چنین می‌گوید: اسطوره واقعیت فرهنگی به‌غایت پیچیده‌ای است که از دیدگاه‌های مختلف و مکمل یکدیگر، ممکن است مورد بررسی و تفسیر قرار گیرد. تعریفی که به نظر من از دیگر تعریف‌ها کمتر نقص دارد، زیرا گسترده‌تر از بقیه‌ی آن‌هاست، این است: اسطوره نقل‌کننده‌ی سرگذشتی قدسی و مینوی است، راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه‌چیز رخ داده است. به بیانی دیگر اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولت سرو به برکت کارهای نمایان و برجسته‌ی موجودات فوق طبیعی، واقعیت کیهان یا فقط جزئی از واقعیت جزیره‌ای، نوع نباتی خاص، سلوکی و کرداری انسانی، نهادی پا به عرصه‌ی وجود نهاده است؛ بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک «خلقت» است؛ یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده، موجود شده و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره فقط از چیزی که واقعاً روی داده و به‌تمامی پدیدار گشته سخن نمی‌گوید. آدم‌های اسطوره، موجودات فوق طبیعی‌اند و خاصه به خاطر کارهایی که در زمان پراچ و اعتبار سرآغاز همه‌چیز انجام داده‌اند شناخته‌اند و شهرت دارند. اساطیر کار خلاق آنان را بازمی‌نمایند و قداست فقط فوق طبیعی بودن اقدامات و اعمالشان را عیان می‌سازند. خلاصه آنکه، اساطیر ورود و دخول‌های گوناگون ناگهانی و گاه فاجعه‌آمیز مینوی فوق طبیعی را در عالم وصف می‌کنند. این فوران طغیان عصر مینوی است که واقعاً عالم را می‌سازد بنیان می‌نهد و آن را بدان گونه که امروزه هست درمی‌آورد، بالاتر از این، بر اثر مداخلات موجودات فوق طبیعی که انسان آنچه امروزه هست، شده است؛ یعنی موجودی میرنده، صاحب جنس و فرهنگ‌پذیر.

بنابراین اسطوره، روایتی است که واقعیتی اصیل را زنده کرده و برآورد نیاز عمیق دینی است... و یک عنصر اساسی تمدن انسانی بوده و به‌هیچ‌وجه افسانه‌سازی و قصه‌پردازی بی‌هوده نیست. (معصومی، ۱۳۸۸). پیروان مکتب اسطوره‌شناسی طبیعی، همه نمودهای اساطیری را بازتاب پدیده‌های طبیعت، عناصر گیتی و قوای مافوق طبیعی می‌پنداشتند؛ بر این اساس، منشأ اساطیر، پدیده‌های طبیعت بوده و اساطیر، پاسخی به نیاز هستی‌شناسی انسان‌کهن و تعریف بعضی پدیده‌های طبیعی بوده است. شگفتی ذهن انسان در برابر پدیده‌ها و رویدادهای جهان با شناخت آفریننده جهان همراه شده و موجب پیدایش اسطوره‌های آفرینش شد.



اسطوره‌های آفرینش دو نوع‌اند: اسطوره‌های علت‌شناسی که اساس آفرینش را توجیه می‌کنند؛ تقریباً در همه ادیان، فرآیند آفرینش با آغاز روشنایی همراه است. در واقع فوران و طغیان این عنصر مینوی است که عالم را ساخته و بنیان می‌نهد. (دایرة المعارف اساطیر و آیین‌های باستان جهان ص ۱۷).

نوع دوم اسطوره‌های آیینی که روایت شفاهی یک رسم مذهبی و تکراری از الگوی آفرینش هستند؛ از این رو اسطوره آفرینش کیهان، توجیه‌کننده همه اعمال انسان و صورت مثالی مجموعی از آیین‌ها و نظام‌های آیینی هست. هرگونه تصور نو‌شدگی و تجدید و بازسازی و احیا به مفهوم ولادت و آفرینش کیهان تأویل‌پذیر است. با بازگشت بهار، هر بار آفرینش کیهان تجدید می‌شود، هر نشانه‌ی رستاخیز گیاهان، برابر با پیدایش کامل عالم است؛ نمایش‌های آیینی که به مناسبت حلول سال نو یا فرارسیدن بهار جنگ تن‌به‌تن بهار با زمستان، هزیمت دادن مرگ، کشتن زمستان برگزار می‌شود، همه نمودار اسطوره آفرینش کیهان است. (الیاده، ۱۳۷۲). تقریباً منشأ پیدایش اساطیر در تمام ملل یکسان است و مطالعه آن‌ها به دلیل رسیدن به یک حوزه معرفت‌شناسی جهانی، ملی و منطقه‌ای و همچنین، زمینه‌سازی برای مطالعه اساطیر ایران و هند و آمادگی یافتن برای درک متون اساطیری از جمله ریگ ودا و شاهنامه، الزامی و ضروری است.

((اسطوره)) در لغت عربی به معنای گفتاری است که هیچ‌گونه پایه و اساسی ندارد و از آن به‌عنوان گفتاری باطل، یاد شده است. (معین، ۱۳۵۰)

در ادبیات فارسی نیز اسطوره به افسانه و قصه، سخن بیهوده و پریشان معنا شده است. البته در زبان فارسی کاربردی دیگر برای این لفظ وجود دارد که در محاورات عامه مردم مورداستفاده قرار می‌گیرد. این اسطوره به معنای سمبل و الگو است. این نوع از استعمال با آنچه ما مورداستفاده قرار می‌دهیم و در بحث اسطوره‌شناسی مورد بحث قرار می‌گیرد، کاملاً متفاوت است. رویکردی که تا قبل از قرن نوزدهم میلادی وجود داشت، مطابق همین معنای لغوی گفتار باطل بود و از اسطوره همین معنای لغوی لحاظ می‌شده است. اسطوره در این نگاه، یک تخیل و تفکر مصنوعی بود که هیچ واقعیت و ارزش خارجی نداشت و تنها به‌عنوان تخیل عادی از آن یاد می‌شد (الیاده، ۱۳۶۲) این رویکرد در میان عوام مردم و دانشمندان یکسان بود؛ لذا چه در محاورات عامه و چه در کتاب‌های آن زمان به این معنا فرض می‌شد.

اما از قرن نوزدهم میلادی به بعد انقلابی در رویکرد به اسطوره‌ها در میان دانشمندان پدید آمد. آن‌ها دیگر اسطوره را تخیل و خیال صرف و بدون هیچ‌گونه واقعیت خارجی فرض نمی‌کردند. آن‌ها اسطوره را به معنای سرگذشتی واقعی و بسیار ارزشمند و گران‌قدر، نمونه‌وار و پرمعنا دریافتند.

البته این بدان معنا نیست که تمام اسطوره‌ها راست بوده و حقیقت دارند، بلکه موردنظر این است که اسطوره‌ها نیز از واقعیت سرچشمه گرفته و منبعی واقعی دارند که به‌وسیله افراد مختلف و ذهن‌هایی باقابلیت فراوان بیان شده‌اند. این رویکرد جدید تنها در میان دانشمندان بوده و عموم مردم کمتر این معنای اسطوره را به‌کاربرده‌اند.

رویکرد جدید دانشمندان نسبت به معنای اسطوره مشکلات بسیاری را پدید آورد. اولین آن‌ها تعریف اسطوره بر اساس مبنا و رویکرد جدید بوده است. تعاریف بسیار مختلفی در میان دانشمندان وجود دارد که هر یک بر اساس مبنا و رویکردی مخصوص در مورد اسطوره می‌باشد؛ اما بسیاری از آن‌ها اذعان کرده‌اند، تعریفی که بتواند تمام اسطوره‌ها با وسعتی که دارا هستند را در برگیرد و مانع موارد غیر باشد، قابل‌بیان نیست؛ اما درعین حال می‌توان بیانی در مورد اسطوره داشت که در فهم معنا و مراد امروزی آن کمک‌کننده باشد: «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه‌ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان موجودات فوق طبیعی و به‌طور کلی جهان شناختی که یک قوم به‌منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بندد. اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمانی ازلی رخ داده و به‌گونه‌ای نمادین، تخیلی و وهم‌انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد، یا از میان خواهد رفت و درنهایت اسطوره به شیوه‌ای تمثیلی کاوشگر هستی است (اسماعیل پور، ۱۳۸۷)



ذکر این نکته لازم است؛ آنچه دانشمندان در مورد اسطوره‌ها می‌گویند، نمی‌تواند به تمامه برای ما و پیروان ادیان الهی موردقبول باشد؛ زیرا بسیاری از این اسطوره‌ها که در میان ادیان ابتدایی و غیر الهی وجود داشته و در مورد خدایگان، خلقت جهان و انسان‌ها است، منافات با اعتقادات مسلمانان دارد؛ لذا ما کلام بزرگان این فن را در مورد مصادیقی از اسطوره‌ها نمی‌پذیریم، اگرچه این گفتار به لحاظ مفهومی قابل‌بررسی بوده و در مورد بسیاری از اسطوره‌ها چه در ادیان الهی و چه در ادیان غیر الهی - قابلیت تطبیق دارد.

موضوعات اسطوره‌ای و مصادیق آن؛ بیشتر در مورد موجودات ماورائی بوده و آن‌ها در اسطوره‌ها نقش مهمی را ایفا می‌کنند. اسطوره‌سازی با الهی کردن موجودات و وقایع زمینی اتفاق می‌افتد. عموم مثال‌ها را می‌توان در میان ادیان ابتدایی و باستان جستجو کرد که امروزه بیشتر مثال‌ها از برای اسطوره از این نوع مثال‌ها می‌باشد.

تفاوت اسطوره و افسانه

اغلب می‌بینیم که بین اسطوره و افسانه (افسانه در معنی داستان بی‌پایه و اساس) تمییز قایل نمی‌شوند و آن‌ها را هم‌ردیف یکدیگر می‌آورند. یک چنین آمیختنی اساساً ناشی از دور شدن از ارزش و قدر و قیمت اسطوره و بی‌توجهی به تأثیرات مستمر اسطوره در زندگی بشر است؛ و البته این به معنای رد ارزش‌های ویژه‌ی افسانه نیست، بلکه منظور اشاره به تفاوت بنیادین این دوشاخه‌ی فعالیت ذهنی بشر است.

شخصیت‌های اسطوره عموماً شخصیت‌هایی کاملاً آسمانی، مینوی و اولیه هستند. منظور از اولیه این است که بن و سرآغاز هر پدیده‌ای در جهان و صورت نخستین و ازلی هر پدیده‌ی واقعی در کیهان‌اند؛ بنابراین اساطیر و شخصیت‌های والایش از یک تقدس آسمانی، برتر و غیرمادی برخوردار هستند که نمی‌توان با اندیشه یا گفتار یا کردار بد و پلید بدان‌ها نزدیک شد. حتی اگر به قصه‌های متداول در میان اقوام در خود ایران دقت کنیم می‌بینیم که اسطوره‌ها جزء قصه‌هایی نیستند که شب‌هنگام یا هر جا و توسط هر کسی به‌عنوان سرگرمی نقل شوند.

تقدس مذهبی اساطیر آن‌ها را عموماً دور از دسترس مردم عادی قرار می‌دهد حال آن‌که حضور کاملاً ملموس و دائمی افسانه‌ها را باشخصیت‌های قوی (چه خیر و چه شر) انسانی یا حیوانی نقل محافل و مجالس قصه‌گوییان می‌بینیم. گرچه در بسیاری از افسانه‌ها، شخصیت‌ها دست‌به‌کارهای غیرعادی می‌زنند، قهرمانی‌ها می‌کنند، گاه از قوای فوق بشری برخوردارند، ولی دارای تقدس یا اعتبار صورت اولیه نیستند.

افسانه‌ها اغلب بیان آرزوها و آمال انسانی است که توسط انسان‌هایی ویژه مطرح می‌شود. حرکات و سکنتات و اندیشه‌های شخصیت‌های اساطیری اغلب الگوی مذهبی و معتبر زندگی انسان‌هاست هرچند که غالب آن خدایان و ایزدان و الهه‌ها و شخصیت‌های اساطیری و مینوی حیات و حرکاتی زمینی و مادی و انسانی دارند که بالطبع بشر از زندگی خود گرفته و صورت عالی به آن‌ها داده است.

کارکرد اسطوره

بررسی و تحلیل اساطیر، جهان‌بینی و برداشت‌های گذشتگان از عالم بیرون و پیرامونی را روشن می‌سازد و هر چه بیشتر به گذشته بشر بازگردیم و راز حقایق و محتوای فوق انسانی اساطیر و افعال و اعمال خارق‌العاده قهرمانان و شخصیت‌های اساطیری و تجاری را که متعلق به ماورای قلمرو معانی و تجربه‌های معمولی است، از طریق عبور از ظاهر متن و راه‌یافته به حقیقت و باطن آن‌ها که به منزله عبور از جهان محسوس و ورود به عالم باطن و حقیقت است دریابیم. بر اساس نظریه‌ای، اسطوره در اثر ستیز ناسازها به وجود می‌آید و حماسه از دل آن ایجاد می‌گردد، عناصر تشکیل دهنده حماسه هم نمادها می‌باشند؛ لذا تحلیل و بررسی ساختار و محتوای نمادها کمک شایانی به فهم بیشترشان می‌کند تا خواننده بهتر و دقیق‌تر متوجه پیام نهفته در اساطیر و حماسه‌ها شود. (پرنیان، بهمنی، ۱۳۹۱)



در نگرش نخستین به اسطوره، تنها چیزی که به نظر می‌آید، این است که انسان بدوی نیازمند شناخت دنیای پیرامون خود بود، بنابراین به علت کمبود امکانات آسان‌ترین و ساده‌ترین راه را برگزید. او دست به دامان تخیل شد و با ارائه‌ی داستان‌هایی خیالی به شناخت دنیای پیرامون خود پرداخت. انسان بدوی اصلاً کاری به کارکرد یا کاربرد اسطوره نداشت، او کاری که فکر می‌کرد درست است انجام می‌داد و البته بهترین و درست‌ترین کار را نیز انجام داد. باید اعتراف کرد که بعد از گذشت هزاران سال هنوز آن داستان‌های تخیلی برای انسان‌ها به‌مثابه‌ی الگو و سرمشق هستند و در تنگناهای معنوی و اخلاقی یاریگر بشر می‌باشند. ما نمی‌توانیم منکر تأثیر مثبت اسطوره بر زندگی امروز باشیم چراکه اسطوره‌ها حداقل به‌عنوان سندی هستند که به ما در شناخت آرمان‌ها، باورها، زندگی و فرهنگ نیاکانمان کمک می‌کنند. آن‌ها در واقع سند هویت و اعتبار گذشته‌ی ما هستند که با شناخت آن‌ها در درون خود احساس غرور، شخصیت و هویت می‌کنیم.

کمبل در کتاب خود برای اسطوره چهار کارکرد ذکر کرده است که در زیر به‌صورت گذرا به آن اشاره می‌شود. نخستین کارکرد اسطوره بعد عرفانی آن است. اسطوره می‌خواهد این دنیا را به جهان مینوی و راز آمیزی پیوند دهد و سپس دست به گشایش این راز بزند و اگر راز در خلال همه‌ی چیزها متجلی شود کیهان به یک تصویر مقدس تبدیل می‌شود. دومین کارکرد اسطوره بعد کیهان‌شناختی آن است که چگونگی آفرینش و شکل کیهان را به شیوه‌ی رازآلود بیان می‌کند. کارکرد سوم، نقش جامعه‌شناختی اسطوره است به‌عنوان حامی یک نظام اجتماعی معین و اعتباربخشی به آن و سرانجام کارکرد چهارم اسطوره به تعلیم و تربیت انسان و به چگونگی زیستن و سپری کردن زندگی انسان تحت هر شرایطی مربوط می‌شود.

اسطوره‌ها علاوه بر کارکردهای جمعی و قومی دارای کارکردهای شخصی و درونی نیز هستند. از نظر جمعی و اجتماعی می‌توان به مهم‌ترین نقش اسطوره که همانا نمونه و الگو بودن آن است اشاره کرد؛ به‌عنوان مثال، کهن نمونه‌ی قهرمان که در بین ملت‌ها همیشه سرنوشت‌ساز بوده است (واحد دوست، ۱۳۸۱)

از دیگر کارکردهای اجتماعی اسطوره ایجاد یگانگی و وحدت قومی است. (واحد دوست، همان: ۶۱). هر قوم صاحب اسطوره به اساطیر خود تعلق خاطر دارد، زیرا اسطوره بر پایه‌ی باورها، تفکرات آرمان‌های آن قوم پایه‌ریزی شده، از این رو برای آن‌ها ارزشمند و معتبر است. کارکرد فردی و روانی اسطوره نیز حائز اهمیت است. همین‌که انسان به حدی از رشد فکری رسید، با بسیاری از مشکلات روبرو شد؛ دچار روان‌پریشی‌ها و روان‌نژندی‌هایی شد که ناشی از عدم شناخت کافی او بود، از اتفاقاتی چون مرگ، تولد، ازدواج، حوادث طبیعی و همچنین عدم شناخت دنیایی که به آن دسترسی نداشت، همچون آسمان، کهکشان، زیرزمین و مهم‌تر از همه عدم شناخت معنویات و تأثیر آن در زندگی فردی‌اش. در اینجا است که اسطوره انسان را از سیاه‌چاله‌های نادانی و ناآگاهی می‌رهاند و همچون کودکی نوپا گام‌به‌گام او را پیش می‌آورد تا در دنیایی که قدرت‌های فراتر از او فراوان است دچار شکست و پریشانی نشود.

تأثیر بی‌چون‌وچرای اسطوره بر زندگی کنونی ما انسان‌ها نیز انکارناپذیر است. همان‌طور که قبلاً گفتیم اسطوره به ما، هویت و سندیت می‌دهد و این پذیرش اسطوره در جهان معاصر به ما گوشزد می‌کند که احساس کنونی ما با آنچه در وجود نیاکانمان بوده، همسان است و این همسانی ما را به درجه‌ای از اطمینان و اعتماد می‌رساند که احساسی جهان‌شمول و همه‌گیر است. پس می‌تواند احساسی مینوی، الهی و ماورایی باشد چراکه هر آنچه الهی و مینوی است در سرشت همگان وجود دارد. اسطوره‌ها همان‌طور که به نیاکان ما کمک کرده‌اند تا بر ترس‌ها، ناشناخته‌ها دغدغه‌هایشان فائق آیند، اکنون نیز یاری‌گرما هستند تا بهتر خود را بشناسیم و دریاب. (بیرانوند، حیدری)

نگاهی به اسطوره‌شناسی جوزف کمبل

جوزف کمبل، از پژوهشگران بنام قرن بیستم در حوزه اسطوره‌شناسی تطبیقی است که بخش عمده آثار خود را به شرح کارکرد و تأثیر اسطوره در اندیشه و زندگی مردمان قرار داده است. کمبل مطالعات خود را از اروپا آغاز کرد و چندین سال را به



تحصیل زبان‌ها و اساطیر اروپایی در مراکز علمی مانند دانشگاه پاریس فرانسه و دانشگاه مونیخ آلمان اختصاص داد. او در این مدت به‌جز مطالعه در اساطیر کهن اروپا به‌دقت نظر در آثار نویسندگان بزرگی بسیاری مانند توماس مان نویسنده آلمانی و جیمز جویس رمان‌نویس ایرلندی نیز مشغول بود. سپس مدت مدیدی را در هند و ژاپن به سر برد و با اساطیر شرقی نیز آشنایی یافت. بدین ترتیب، او که زندگی خود را وقف مطالعه و بررسی اسطوره‌های فرهنگ‌های مختلف در اقصی نقاط جهان کرده بود؛ دریافت که شباهت‌های انکارناپذیری میان اساطیر مختلف جهان از خاور دور و هند و خاورمیانه تا یونان و سرخپوستان آمریکای شمالی وجود دارد که نشان دهندهٔ ذهنیت اسطوره آفرین بشر، فارغ از جغرافیا و تاریخی است که در آن زیست می‌کند و از اینجا بود که مبتنی بر آموزه‌های یونگ در مورد ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها، در سال ۱۹۴۹ در کتاب قهرمانی با هزارچهره، نظریه خاص خود به نام تک اسطوره (Monomyth) را مطرح کرد.

نظریه‌ای که مهم‌ترین دستاورد کمبل در عرصه اسطوره‌شناسی به شمار می‌رود. بر اساس نظریه تک اسطوره، همه اساطیر جهان، فارغ از جغرافیای پیدایش آن‌ها، نشأت گرفته از کهن‌الگوهای مشترک نوع بشرند که در هر زمان و مکان در قالبی ویژه نمود پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، تمامی اسطوره‌ها، بیان‌کننده طرح اصلی واحدی مبتنی بر کهن‌الگوهای مشترک انسان‌ها می‌باشند و تعدد داستان‌های اسطوره‌ای، ناشی از روایت‌های گوناگون از همان طرح اصلی است. به اعتقاد کمبل، تمایزات و تفاوت‌ها میان اسطوره‌های ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف، مواردی اندک است که تنها به پوسته ظاهری آن‌ها مربوط می‌رود؛ اما هسته اصلی اسطوره‌های بزرگ، یک داستان و یک قهرمان اصلی و یک ضدقهرمان و عناصر مرتبط دیگر است که در سراسر تاریخ بشر تکرار می‌رود و در هر دوره‌ای به اقتضای زمان و مکان، با تغییرات مختصری، تنها پوسته ظاهری خود را عوض می‌کند. (پورعلی، همکاران، ۱۳۹۷)

اسطوره از دو دیدگاه

نگاه به اسطوره، دو رویکرد کاملاً متفاوت را تجربه کرده است. یکی تا قرن نوزدهم و دیگری رویکردی که از قرن نوزده شروع شد و در قرن بیستم به شکوفایی رسید. رویکردی که تا قبل از قرن نوزدهم میلادی وجود داشت، مطابق معنای لغوی به معنای یک تخیل و تفکر مصنوعی بود که هیچ واقعیت و ارزش خارجی نداشت و تنها به‌عنوان تخیل عادی از آن یاد می‌شد. این نگاه حتی در زمان ظهور اسلام نیز وجود داشت؛ مخالفان قرآن برای ابراز مخالفت خود با این کتاب آسمانی، صفت اسطوره بودن را بر آن حمل می‌کردند قرآن کریم در آیات متعددی گفتار این مخالفان را نقل کرده و به‌شدت مورد نکوهش قرار می‌دهد: **لَقَوْلٍ مِنْهُمْ مَنْ سَمِعَ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** (سوره مبارکه انعام، آیه ۲۵)

ابتدای این آیه با تأکید و تفصیل بیان می‌دارد، کسانی که قرآن را اسطوره می‌دانند چه نوع افرادی هستند و چگونه مورد غضب الهی قرار دارند.

اما از قرن نوزدهم میلادی به بعد انقلابی در رویکرد به اسطوره‌ها در میان دانشمندان پدید آمد. آن‌ها اسطوره را به معنای سرگذشتی واقعی و بسیار ارزشمند و گران‌قدر، نمونه‌وار و پرمعنا دریافتند. البته این بدان معنا نیست که تمام اسطوره‌ها راست بوده و حقیقت دارند، بلکه موردنظر این است که اسطوره‌ها نیز از واقعیت سرچشمه گرفته و برخی از آن‌ها منبعی واقعی دارند که به‌وسیله افراد مختلف و ذهن‌هایی باقابلیت فراوان بیان شده‌اند.

اسطوره در میان پیروان ادیان الهی نیز شیوع بسیار دارد. شاید اصلی‌ترین علت آن میل به بزرگ کردن و تقدس دادن به اشخاص و اعتقادات دینی می‌باشد به‌خصوص که در ادیان نسل‌های متفاوتی وجود دارد و به‌غیراز نسل اول، کمتر وجود پیامبر و بزرگان دین را احساس کرده‌اند و تنها گفتارهایی را شنیده‌اند. این دوری از مبدأ در ادیان سبب خلق اسطوره در این‌ها شده



که گاه از واقعه‌ای حقیقی سرچشمه گرفته و بیان شده و گاهی نیز یک دروغ محض می‌باشد. البته در بیشتر موارد این اسطوره‌ها مورد قبول و پذیرش قرار گرفته‌اند.

فایده‌ی شناخت اساطیر

شاید امروزه ما به‌غلط با داستان‌های اساطیری به‌عنوان داستان‌های ابتدایی، دور از واقعیت، حتی به لحاظ مذهبی، دور از واقعیت آسمانی برخورد می‌کنیم. آن‌ها را به‌عنوان کلمات قدیمی، مفاهیم ذهنی ابتدایی و یا حتی بسیار ساده‌انگارانه و داستان‌هایی مضحک ببنداریم، ولی ما هر چه کنیم نمی‌توانیم از این واقعیت بگریزیم که اسطوره همچنان در دل تاریخ بشر می‌تپد و تداوم و پیوستگی جریان پنهان آن را در رگ‌های تاریخ و اندیشه نمی‌توان انکار کرد. با توجه به چنین تداوم آرام ولی عمیق چگونه می‌توان از شناخت اساطیر، شکافتن لایه‌های درونی آن و دست یافتن به هسته‌ی اولیه‌ی چنین تفکری سر باز زد.

اسطوره زمان خود را به‌عنوان یک دوره‌ی نسبتاً مشخص و محدود در زندگی جوامع و اقوام مختلف بشری در دوره‌های تاریخی از گذشته تا حال پشت سر می‌گذارد ولی این به معنای پایان دوره و پایان یک مرحله نیست؛ بلکه پیوستگی آن با تاریخ و جریان آرام ولی مداومش در بستر زندگی و اندیشه‌ی بشر امری است انکارناپذیر. از دیدگاهی که ما تلاش می‌کنیم به اساطیر و هسته‌ی مرکزی هر اسطوره نزدیک شویم ناگزیریم که جلوه‌های شاعرانه‌ی فوق طبیعی و تخیلی آن را نادیده بگیریم و به‌گونه‌ای خشن و بسیار زمینی آن را بشکافیم تا بتوانیم به شناخت چگونگی زندگی، جامعه و اندیشه‌ی صاحبان آن اساطیر نزدیک شویم. چنین تلاشی برای شناخت صاحبان اساطیر، تنها در همان محدوده‌ی زمانی کهن باقی نمی‌ماند و تنها به‌عنوان یکی بررسی در تاریخ گذشته نیست بلکه ما می‌خواهیم هرچند نه به‌طور صریح و آشکار ریشه‌ی اندیشه‌ها و تفکرات و تبیینات کنونی همان جوامع را که بی‌شک متأثر از دوران اساطیری‌شان هستند، بشناسیم و یا حداقل به شناخت آن نزدیک شویم. شناخت اساطیر به لحاظ دست‌یابی به اصل و ریشه مهارها و عوامل محدودکننده‌ی ذهن و رفتارهای اجتماعی و یا بالعکس عوامل مشوق و پیش برنده‌ی قوم در زمان کنونی می‌تواند بسیار نتیجه‌بخش باشد.

اگر ما بتوانیم ریشه‌ی بسیاری از تفکرات، تخیلات و یا اعتقادات خود را بشناسیم، به‌نوعی آزادی دست خواهیم یافت. شناخت چرایی و چگونگی بسیاری از حرکت‌های تاریخی، سیاسی، مذهبی، فرهنگی و غیره‌ی ملل نیز در گرو شناخت اساطیر و اندیشه‌های بنیادین شان است. چگونگی تبیین آفرینش جهان اغلب به چگونگی تبیین زندگی زمینی و تعیین شیوه‌های آن منجر می‌شود و اخلاقیات و روحیات قومی غالباً از سرچشمه‌ی فلسفه‌های آغازین آب می‌خورد.

اسطوره در میان پیروان ادیان الهی

اسطوره در میان پیروان ادیان الهی مدعیان، حقیقی و مدلول دین بودن است. اما جستن علت اسطوره‌سازی در ادیان، امری مبهم و مشکل است. شاید اصلی‌ترین علت آن میل به بزرگ کردن و تقدس دادن به اشخاص و اعتقادات دینی می‌باشد به‌خصوص که در ادیان نسل‌های متفاوتی وجود دارد، جز نسل اول، کمتر وجود پیامبر و بزرگان دین را احساس کرده‌اند و تنها گفتارهایی را شنیده‌اند.

این دوری از مبدأ در ادیان سبب خلق اسطوره در این‌ها شده که گاه از واقعه‌ای حقیقی سرچشمه گرفته و بیان شده و گاهی نیز یک دروغ محض می‌باشد. البته در بیشتر موارد این اسطوره‌ها مورد قبول و پذیرش قرار گرفته‌اند. در این‌جا به‌صورت کلی و سر بسته کلیدواژه‌های اسطوره در سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام را مورد بررسی قرار می‌دهیم، اگرچه تمرکز بحث ما در مسائل اسلامی و نقش اسطوره در آن‌ها می‌باشد.



یهودیت به جهت برخورداری از قدمت زمانی، دارای اسطوره پردازی‌های بیشتری شده است. در کتاب مقدس یهودیان به نام عهد قدیم داستان‌ها و گفتارهایی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را جزو اسطوره‌ها دانست. علاوه بر این‌ها، بزرگداشتی که یهودیان امروز بر قومیت و نژاد خود می‌گذارند و بنی‌اسرائیل را فرزند خداوند می‌دانند نیز از همین اسطوره‌سازی‌ها سرچشمه گرفته است. رهیافت توجهاتی که در کتاب مقدس به این قوم شده، سبب شکل‌گیری این اعتقاد نژادپرستی بوده است.

در مسیحیت نیز اسطوره‌سازی به فراوانی یافت می‌شود. حضرت عیسی علیه السلام که پیامبری الهی و اسوه اخلاق بود، شأن و منزلتی ماورائی به دست آورد و مسیحیان از او اسطوره‌ای خدایی ساختند و این‌گونه قائل به تثلیث و وجود خدایگان سه‌گانه شدند. البته در عصر روشنگری نیز انتقادات بسیاری بر مذهب مسیحیت وارد شد و در برخی از این مراحل تلاش شد که اسطوره را از مسیحیت محو کنند تا در نهایت به حقیقت اصیل مسیحیت پی ببرند. البته این رویکرد به صورت کلی نمی‌تواند درست بوده باشد؛ لذا انتقاداتی نیز بر خود این جریان وارد شده است. علاوه بر این‌ها؛ اسطوره‌های بسیاری نیز در کتاب مقدس مسیحیان وجود دارد که در این مختصر مجال بیان آن‌ها نیست اما بحث اصلی ما در مورد اسلام و اسطوره؛ اسطوره‌سازی یا همان تبلور ذهنی اشخاص از واقعیت‌های پیرامونی را به‌وفور در میان مسلمانان می‌توان یافت. این نگاه چه در اشخاص و اسوه‌های دینی و چه در مسائل اعتقادی وجود داشته و امروزه نیز این سیر ادامه داشته و اسطوره‌سازی‌های جدیدی در حال رخ نمایاندن هستند.

8

البته اسطوره دانستن موارد به معنای تکذیب و باطل دانستن اصل این مصادیق نیست، بلکه تنها در بیان این است که برخی واقعیات خارجی که در مقام خود ارزشمند و قابل احترام هستند، از ذهن برخی راویان به گونه اسطوره‌ای منتشر شده‌اند و امروزه نیز برخی خواسته و یا ناخواسته تلاش می‌کنند نگاه ماورائی را در تمام امور دینی به‌خصوص مواردی که حساسیت‌ها بدان بیشتر است، جاری کنند. بارزترین مثالی که می‌توان در شیعه از اسطوره‌سازی مشاهده کرد، برخی نگاه‌ها به اهل بیت علیهم السلام به‌خصوص امام حسین علیه السلام و قیام آن حضرت می‌باشد. ما در امام بودن و اسوه بودن این بزرگواران، لحظه‌ای شک و تردید به خود راه نمی‌دهیم، بسیاری از نقل‌ها که از اینان وجود دارد نیز حقیقی و مسلم هستند؛ اما برخی به‌خصوص عوام، برای بزرگ‌تر کردن این اشخاص، نقل‌ها و گفتارهایی را بیان داشته‌اند که به‌هیچ‌وجه قابل‌پذیرش نیست و تعبیر به خرافات در مورد آن‌ها کاملاً به‌جا و مناسب می‌باشد.

درحالی‌که نیازی به نقل و بیان به این نوع از اعتقادات نیست. منابع اصیل ما به‌درستی و به‌اندازه، آنچه باید بیان می‌شد را بیان کرده‌اند و نقل‌های خرافی و اسطوره‌ای، تنها ما را از مسیر حقیقی دور می‌کند. این گفتارها اگرچه از واقع‌های درست و اصیل سرچشمه گرفته، اما با تراکنش‌های ذهنی افراد دچار اسطوره‌سازی شده‌اند. برای مثال نقل‌هایی وجود دارد که می‌گویند حضرت ابوالفضل علیه السلام در کربلا چند هزار نفر را کشته است. این نقل یقیناً برای بیان شجاعت و دلیری آن بزرگ‌مرد بوده است، اما از آن، تنها به اسطوره‌سازی می‌توان تعبیر کرد که از واقعیتی خارجی سرچشمه گرفته است.

این روش در روایات نیز یافت می‌شود و می‌توان احادیثی را یافت که باوجود واقعیت داشتن، با تخیلات درآمیخته و در نهایت، اسطوره‌ای را شکل داده است. البته در این گفتار تلاش کردیم از ذکر مثال خودداری کنیم؛ زیرا بیان هر حدیث و گفتاری از این باب، قطعاً مخالفانی دارد که صرف نقل را سبب پذیرش حدیث می‌دانند. البته ذکر این نکته لازم است، تشخیص و تمییز این احادیث و این‌که چه مواردی قابل‌قبول و چه مواردی غیرقابل‌قبول بوده و با دروغ و تخیلات راوی درهم‌آمیخته، احتیاج به متخصص و متبحر امر دارد که عمری را در این راه خرج کرده باشد و توان شناسایی این امور را از یکدیگر داشته باشد و نمی‌توان تنها به جهت قابل‌هضم نبودن مطلب را به اسطوره سازی برگشت داد.



اسطوره در جهان امروز

اسطوره‌سازی تنها در امور دینی و شخصیت‌های موردعلاقه نیست، بلکه در تحت هر امری می‌تواند قرار گیرد و انسان‌های امروز نیز در اسطوره‌سازی، کم از اهالی باستان ندارند. برای تشریح و تبیین اسطوره در میان مردم این زمان به نقل گفتار میرچا الیاده؛ اکتفا می‌کنیم: «می‌توان کتابی در اسطوره‌های انسان مدرن نگاشت، کتابی درباره اسطوره‌های استتار شده در نمایش‌هایی که انسان مدرن از آن‌ها لذت می‌برد و همچنین درباره کتاب‌هایی که او مطالعه می‌کند؛ سینما آن کارخانه رؤیا، اندیشه‌های اساطیری بی‌شماری را در اختیار می‌گیرد و به کار می‌بندد... انسان مدرن بامطالعه مجال می‌یابد تا از زمان پافراتر نهد، درست مشابه همان کاری که در زمان گذشته اسطوره‌ها می‌کردند.» (الیاده، ۱۳۸۹)

انسان پیوسته با واقعیاتی در جهان و دنیای اطراف خود رو به رو می‌شود. وی جهان را همان می‌داند که خود در آن به سر می‌برد. انسان مطابق شرایط اقتصادی و اجتماعی خود اصل و منشاء هر چیز از زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان را تعیین می‌کند. به اصل و سرچشمه‌ی هر چیز کامل‌ترین شکل همان صورتی را می‌دهد که چشمانش در اطراف خود می‌بیند، گوشش می‌شنود و حواسش درک می‌کند. آنچه در زندگی‌اش مثبت و نیک است آن را به نیروهای مثبت آسمانی و آنچه را که ناشناخته و در نتیجه مضر است، به نیروهای منفی منتسب می‌کند. مثلاً تاریکی به جهت معضلاتی که در زندگی‌اش ایجاد می‌کند تبدیل به هستی اهریمن می‌شود و آتش به جهت کارگشایی عظیمش در حیات بشر از خود خدایان سرچشمه می‌گیرد. خلاصه اگر انسان، انسان کشاورز است، گاو و گندم را می‌ستاید، اگر شکارچی است تیر و کمان را و اگر کنار آبی زندگی می‌کند خدایان و الهه‌ها و داستان‌هایش با آب مربوط می‌شود و نظایر چنین تأثراتی را در اساطیر فراوان می‌توان یافت.

الیاده می‌نویسد: «همان‌گونه که انسان جدید خود را ساخته‌وپرداخته‌ی تاریخ می‌داند، انسان جوامع کهن، خویشتن را فراورده‌ی تعدادی وقایع اساطیری می‌شمرد.»

به‌واقع تاریخ، انسان را در طول زمان می‌سازد و شگفت آنکه تاریخ را خود انسان برای خود رقم می‌زند؛ همان‌گونه که انسان اساطیری را اسطوره می‌سازد و او خود راقم هستی خویش در قالب اسطوره است. البته این بیان بدان معنا نیست که بگوییم تاریخ همان اسطوره است ولی به جرأت می‌گوییم اسطوره بخشی جدی از تاریخ اندیشه‌ی بشر است و همان‌گونه که وقایع تاریخ اثرات خود را در طول زمان حفظ می‌کنند، تفکرات اساطیری نیز خطی از اثرات خود بر سرزمین هستی بشری می‌کشد. با این تفاوت آشکار که انسان، «واقعیت مینوی اساطیری» را اصلی اولیه، ثابت و قابل تکرار می‌داند حال آنکه وقایع تاریخی نه اولیه‌اند، نه دائمی و نه قابل برگشت.

اسطوره از آنجایی که مینوی، ثابت و قابل تکرار است، زندگی بشر معتقد به خود را به‌گونه‌ای محدود و مهار می‌کند: اگر خدایان چنین می‌کرده‌اند، نیاکان ما نیز چنین کرده‌اند، ما نیز باید چنین کنیم.

انسان تاریخ را سرمشق قرار می‌دهد تا اشتباهات را تکرار نکند ولی اسطوره را پیش روی فرد می‌گیرد تا درست همان‌گونه که آن بوده است عمل کند.

جان هینلز (Hinnells) در بیان طبیعت اسطوره می‌گوید: «اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی درباره‌ی مفهوم اساسی زندگی نیستند؛ بلکه دستورالعمل‌هایی هستند که انسان بر طبق آن‌ها زندگی می‌کند و می‌توانند توجیهی منطقی برای جامعه باشند. طرحی که جامعه بر طبق آن قرار دارد، اعتبار نهایی خود را از طریق تصورات اساطیری به دست می‌آورد؛ چه این تصورات درباره‌ی حق خداداده‌ی شاهان در انگلستان دوران استوارت باشد یا الگوی سه‌بخشی جامعه در نظر هند و ایرانیان. خدایان، بر طبق این نظر اخیر جامعه را با ساختی سه لایه‌ای آفریده‌اند: دسته‌ای از مردمان روحانی، عده‌ای جنگجو و گروهی کشاورز خلق شده‌اند؛ بنابراین، همه‌ی مردمان مرتبه‌ی خود را در زندگی مدیون اراده‌ی خدایان می‌دانستند. اسطوره‌ها همچنین



می‌توانند نقش اندرزا را در یک مجموعه‌ی اخلاقی والا داشته باشند و سرمشق‌هایی در اختیار بشر بگذارند که وی با آن‌ها زندگی خویش را بسازد. «چون عبارات زیر که در کارساز بودن زمان نوشته‌اند: ((زمان درنگ خدای نخستین آفریده بود که او [هرمزد] فراز آفرید چنین گوید در دین که زمان نیرومندتر از هر دو آفرینش است: آفرینش هرمزد و آن اهریمن. زمان یابنده‌ی کارهاست، زمان از نیک یابندگان یابنده‌تر است، زمان از جستجو کنندگان جستجو کننده تر است، زیرا داوری به زمان توان کردن. به زمان است که خانمان برافکنده شود. اگر تقدیر باشد در زمان، آراسته فروشکسته شود. کس از مردمان میرنده از او رهایی نیابد، نه اگر به بالا پرواز کند، نه اگر به نگونی چاهی کند و در نشیند و نه اگر زیر چشمه‌ی آب‌های سرد فرو گردد))»

اهمیت و فایده‌ی اسطوره

برای برشمردن اهمیت و فایده‌ی اسطوره، آن را به دو بخش می‌توان تقسیم نمود، نخست اهمیت و فایده‌ای است که اسطوره برای انسان عصر اساطیری داشته است و مورد دوم اهمیت و فایده‌ای است که این دانش شناخت آن برای انسان عصر امروزی می‌تواند داشته باشد. در خصوص مورد نخست، اگر از دیدگاه انسان عصر اساطیری به این موضوع نگاه کنیم، می‌بینیم که این دانش برای انسان آن روزگار، اهمیت حیاتی داشته است به نحوی که بدون آن از پاسخ‌گویی به بسیاری از رازهای محیط پیرامون خود ناتوان می‌شده است. مهرداد بهار در این خصوص می‌نویسد: «اساطیر، برای انسان عصر اساطیری به مثابه‌ی پلی است میان وی و پدیده‌های جهان پیرامونش که از طریق ذهنی پیوند او را با جهان برقرار می‌سازد و به صورت بنیادی عقیدتی در پیوند با آیین‌ها، رفتارها، اخلاقیات و مقررات نظام و سنن اجتماعی و خانوادگی، انعکاس خارجی و عینی می‌یابد.» (بهار، ۱۳۷۷)

جان هینلز نیز اسطوره‌ها را که تفکرات انسان را درباره‌ی هستی روایت می‌کنند، قالب‌های تثبیت‌شده‌ای می‌داند که در آن‌ها آدمی می‌کوشد شناخت خود را از هستی بیان دارد. منشورهایی که انسان بر طبق آن‌ها زندگی می‌کند و می‌تواند توجیه منطقی برای جامعه باشد، طرحی که جامعه بر آن استوار است و اعتبار نهایی خود را از طریق تصورات اساطیری به دست می‌آورد؛ بنابراین اسطوره‌ها منشورهایی را تبیین می‌کنند و سرچشمه‌های قدرت مافوق الطبیعه هستند.

دکتر آموزگار نیز اهمیت و فایده‌ی اسطوره را در آن می‌داند که اسطوره‌ها دیدگاه‌های آدمی را نسبت به خویشتن و جهان و آفریدگار بیان می‌کنند.

مورد دوم، اهمیتی است که این دانش و مطالعه‌ی آن برای انسان معاصر می‌تواند داشته باشد. با توجه به معانی و کارکردهای مختلفی که اسطوره دارد، این فایده‌ها را به دسته‌های مختلفی می‌توان دسته‌بندی کرد. یکی از فواید شناخت و آگاهی از اساطیر آن است که با بررسی و شناخت آن، انسان می‌تواند به لایه‌هایی از گذشته‌ی زندگی هم نوع آن خود دست بیابد که تاکنون هیچ علمی قادر به شناخت آن نبوده است، همچنین با مطالعه‌ی اساطیر می‌توان به طرز تفکر و اعتقادات و سنن اقوام باستانی پی برد و با مقایسه‌ی آن با سنت‌هایی که هنوز هم در زمان ما متداول است، راز بقا و جاودانگی آن‌ها را دریافت.

دکتر آموزگار در این خصوص می‌نویسد: «داستان‌های کهن مربوط به هزارها سال پیش مردم سرزمین ما، به طور شفاهی و سینه به سینه نقل شده تا سرانجام به صورت نوشته درآمد است. این نوشته‌ها، تصویرهایی به دست می‌دهند از دورانی که نه تاریخ می‌تواند درباره‌ی آنها قضاوت کند و نه باستان‌شناسی و جای پای آنها را فقط در اسطوره‌ها می‌توان یافت. دانش اساطیر در شناسایی تاریخ تمدن، روشن ساختن گوشه‌های تاریک ساخت‌های اجتماعی کهن و پی بردن به طرز تفکر و اعتقادات مردم باستان، مفید است. دانش اساطیر می‌تواند بسیاری از نهادهای ابتدایی ادوار کهن تمدن بشری و ارتباطات اقوام را با یکدیگر، مشخص سازد و به بخش مبهم باستان‌شناسی روشنی بخشد.»



مهرداد بهار نیز در این زمینه می‌نویسد: «مطالعه‌ی اساطیر یک قوم در همه‌ی ابعاد آن ما را یاری می‌دهد تا تاریخ رشد تمدن و فرهنگ آن قوم را باز شناسیم و نیز آن جا که بسیاری سنت‌ها و اعتقادات با وجود آن‌که با روح دین و تمدن یگانه نیستند، سرسختانه باز می‌مانند و در درون عقاید امروزی ما جای می‌گیرند، چه بسا چنین مطالعه‌ی ما را با گوشه‌هایی از آداب و عادات کهن خود که هم چنان در میان ما زنده است، راهنما گردد.» (بهار، ۱۳۷۷)

دکتر اسماعیل پور نیز در خصوص فواید شناخت اساطیر می‌نویسد: «یکی از سودمندی‌های شناخت اساطیر آن است که با مطالعه‌ی اساطیر یک ملت، تاریخ، تمدن، فرهنگ، اندیشه و سیر پیشرفت آن ملت را می‌شناسیم، باورها و سنت‌های باستانی را می‌توان از درون اسطوره‌ها بیرون کشید. چه بسا مطالعه‌ی اساطیر می‌تواند ما را با گوشه‌هایی از آداب و الگوهای کهن که هنوز در ما زنده است و کارکرد دارد، آشنا سازد. پس با بهره‌گیری از اساطیر می‌توان رفتارهای اجتماعی، فرهنگی و روانی ملت‌ها را تجزیه و تحلیل کرد. فایده‌ی دیگر اسطوره، بهره‌گیری از آن در ادبیات و هنر است. بسیاری از آثار ادبی کلاسیک ریشه‌ی اساطیری دارند. از شاهنامه‌ی فردوسی گرفته تا ایلید و ادیسه‌ی هومر، منطبق الطیر عطار و گیل گمش که نخستین حماسه‌ی جهان است، همه بن مایه‌ی اسطوره‌ای دارند.» (اسطوره بیان نمادین، ص ۱۶)

او در جای دیگری از همین کتاب می‌نویسد: «انسان نخستین به یاری اسطوره‌ها، معماهای رازناک جهان و طبیعت را برای خود به گونه‌ای نمادین و تمثیلی توجیه می‌کرده است. این بیان تمثیلی و نمادین، ساختار اجتماعی قوم را آشکار می‌سازد؛ بنابراین با تحلیل اسطوره‌هایی توان عقاید و ساخت طبقاتی اقوام باستانی را کشف و آفتابی کرد.» (اسطوره بیان نمادین، ص ۱۹)

دکتر یاحقی نیز در مقدمه‌ی فرهنگ اساطیر، اسطوره و هنر را دو روی یک سکه می‌داند که دارای غایت و هدف مشترکی هستند. او در این باره می‌نویسد: افسانه و اسطوره به‌عنوان جلوه‌ای از فرهنگ، باخلاقیت عمومی رابطه‌ای مستقیم دارند و مراد از این خلاقیت در اینجا چیزی در حدود نوعی آفرینش هنری است. شاید نادرست نباشد اگر بگوییم، اسطوره و هنر دوروی یک سکه اند و در خاستگاه و هدف مشترک هستند.

آن چه این دو را از هم جدا می‌کند، یکی نحوه‌ی ارائه و به اصطلاح ظرف بیان آن دواست و دیگری آنکه پدیدآورنده‌ی اسطوره، خلاقیت وجدان جمع یاست و عامل پیدایی یک اثر هنری، آفرینش فردی، حال آن‌که در غایت و هدف، هر دو به جامعه و فرهنگ تعلق دارند (حاجی بابائی اسفرورینی، ۱۳۹۸)

نماد و نمادگرایی

مکتب نمادگرایی در پایان قرن نوزدهم ایجاد شد و شارل بودلر از پیشگامان آن است. نمادگرایی پیش از آنکه یک مکتب باشد، یک مفهوم یا فلسفه است. انسان از ابتدای زندگی و آغاز شاعری به بیان حرف‌های خود در قالب نماد و نشانه متمایل بوده است. نماد با فتح نون و سکون دال، از نمود به معنی نشان دادن است که مفاهیم متعددی از آن برمی‌خیزد. اگر ریشه‌ی نماد را از نمو و نمودن، به ضم نون، بدانیم، معنای آن ظاهر شدن و نمایان گردیدن است (پادشاه، ۱۳۶۳). نمادها مانند سرفصل‌های کوتاه و درهم‌تنیده، مفاهیم و مدل‌های فشرده و موجزی را با خود حمل می‌کنند. سمبولیسم یا نمادگرایی هنر بیان افکار و عواطف از راه شرح غیرمستقیم و اشاره به چگونگی آنهاست که با استفاده از نمادهای بی‌توضیح، عواطف و افکاری را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند؛ بنابراین سمبولیسم کوششی برای رخنه در فراسوی جهان تصورات است؛ خواه تصورات و عواطف درون شاعر و خواه تصورات به مفهوم ایده‌ی افلاطون؛ یعنی جهان فراطبیعی کاملی که انسان رسیدن به آن را آرزومند است. (چدیوک، چارلز، ۱۳۷۵). نمادها «از قابلیت معناپذیری بالایی برخوردارند و انعطاف لازم را برای پذیرش مفاهیم و تفاسیر متنوع دارند» (خادمی کولایی، ۱۳۸۶) شاید به سبب همین توانایی تفسیرپذیری بسیار، در اسطوره‌ها به خوبی جای گرفته‌اند و اساطیر از آن برای بیان شدن استفاده می‌کنند.



نماد و اسطوره

اسطوره از نظر مفهوم، پیام، ساختار و قالب، بیشترین پیوند را با نماد دارد. اسطوره‌ها خود از یک حالت رمزگویی و نمادین برخوردارند و زبان آن‌ها نمادین است. «نمادها بیان رازآلود و پرابهام تجربه‌های روحی و جمعی ملت‌ها به شمار می‌روند، به همین سبب همانند اسطوره‌ها هستند» (قبادی ۱۳۸۶)

اسطوره از قلمرو نماد است و به زبانی پیچیده، چندسویه و رمزآلود، زبان نماد، با ما سخن می‌گوید. نمادهای اسطوره‌ای از ناخودآگاهی تباری و جمعی برمی‌آید. برای گزارش اسطوره باید با زبان نمادین آشنا بود و پیام نهفته‌ی آن را دریافت و باز نمود (کزازی، ۱۳۷۲) نمادهای برخاسته از ناخودآگاه جمعی و تباری، می‌تواند با کهن‌الگوها و نمونه‌های ازلی ارتباط یابد.

نماد چیست؟

واژه نماد، در زبان فارسی، ترجمه واژه انگلیسی سمبل (Symbol) است که عبارت از «نام یا حتی تصویری است که احتمال دارد نماینده چیز مأنوسی در زندگی روزانه باشد و با این حال؛ علاوه بر معنای معمول و آشکار خود، معنای تلویحی بخصوصی نیز داشته باشد. سمبل، معرف چیزی مبهم، ناشناخته یا پنهان از ماست بنابراین، واژه یا شکل وقتی سمبلیک تلقی می‌شود که بر چیزی بیش از معنای آشکار و مستقیم خود دلالت دارد. سمبل دارای جنبه ناخودآگاه وسیع‌تری است که هرگز به طور دقیق تعریف یا به طور کامل توضیح داده نشده است» (پورنامداریان، ۱۳۶۴). مطابق تعریف فوق مهم‌ترین ویژگی نماد، مبهم بودن و ناشناختگی آن است و همین امر مانع از آن شده است که مدلول معین و مشخصی برای آن تعریف و تعیین کرد. برای ریشه‌یابی این امر، مختصری به واژه سمبل و چگونگی فرایند آفرینش آن پرداخته می‌شود اصل کلمه ی سمبول (Symbole) نماد، سوم بولون (Sumbolon) یونانی است به معنی به هم چسباندن دو قطعه ی مجزاً که از فعل سومبالو (Sumballo) (می‌پیوندم) مشتق شده است و حاکی از چیزی است که به دو قسمت شده باشد از طرفی هر (Sumbolon) در اصل نشانه‌ای برای شناخت و بازشناسی بوده است؛ یعنی یک نیمه از شیء که به دو نیم شده بود و جفت کردن آن دو نیم، به دارندگانش امکان می‌داده است که پیش از آن که هرگز یکدیگر را دیده باشند و برادر بدانند و بپذیرند. بر این قیاس در عالم اندیشه و معنی نیز، هر نماد پیوند و اتصال است که از بابت امکانات میانه‌گیری و همسان ساختن دو چیز، پر مایه و غنی است نکته‌ای که روایت مذکور به آن اشاره دارد، فعالیت دوگانه نماد است؛ یعنی عملکرد نماد نیز مانند معنای سمبل چند بُعدی است. می‌توان گفت این نحوه عملکرد نماد به فرایند آفرینش آن بستگی دارد؛ زیرا نماد مبتنی بر یک صورت نوعی است (صورت نوعی عبارت است از امکانات بالقوه نیروی ناپیدای روان که هسته ی فعال آن، هر بار که هشیاری زمینهی مساعدی فراهم آورد، به صورت نماد جلوه‌گر می‌شود). روان آدمی آفریننده ی نمادهایی است که از صورت نوعی ناخودآگاه نشأت می‌گیرند. ناخودآگاهی فراهم آورنده ی شکل و قالب صورت نوعی است؛ اما این قالب خالی و تجسم‌ناپذیر، بی‌درنگ از مواد و عناصر صورت‌پذیر خودآگاهی که با آن مناسبت دارند، پر می‌شود و بدین گونه مشهود و مدرک می‌گردد، به محض این که صورت نوعی با هشیاری ارتباط یافت و از قدرت سازندگی و صورت بخشی آن بهره‌مند گشت، جسم و جامه‌ای می‌یابد و قابل تظاهر و تجلی می‌شود و به صورت نمادی مناسب ظهور می‌کند؛ از این رو، هم می‌تواند عینی جلوه کند و هم ذهنی؛ به صورت حوادث و وقایعی افسانه‌ای و پهلوانی ظهور می‌کند و سازنده ی اساطیر، افسانه‌ها، قصه‌ها و حماسه‌هاست در نتیجه، نماد گونه ی نوعی است که با روان خودآگاه و ناخودآگاه آدمی در ارتباط است و جامع این دو قطب متضاد است و از آن جا که مدلول اساطیر و افسانه‌هاست، بر چیزی مبهم، ناشناخته یا پنهان دلالت می‌کند که این مرتبه ُ ناشناخته (مدلول) نیز احتیاج به رمز گشایی دارد؛ همین ویژگی نماد سبب شده که از نشانه که همواره تک بعدی و یک‌سونگراست، ممتاز شود و منبعی بسیار غنی برای تفکر و تأمل به شماررود و موجب کشف ناشناخته‌ها شود. (پرنیان، بهمنی، ۱۳۹۱)

کهن‌الگو (آرکی تایپ)



آرکی تایپ (Archetype) برگرفته از واژه یونانی آرکه تیپوس (Archetypos) است. این واژه در زبان یونانی به معنی مدل یا الگویی است که چیزی از روی آن ساخته می‌شود (انوشه، ۱۳۷۶) با توجه به نظریه‌های مختلف، منشأ و ریشه‌ی آرکی تایپ‌ها یا همان نمونه‌های ازلی را در دو نقطه می‌توان جست و جو کرد.

جیمز جرج فریزر، نماینده مکتب مردم‌شناسی در کتاب خود، شاخه زرین، ریشه‌های نخستین مناسک، آیین‌های مذهبی، اسطوره را بررسی کرده است. منشأ دیگر آرکی تایپ تئوری‌های روان‌شناسی یونگ (JUNG) است که البته شهرت این اصطلاح نیز بیشتر به همین حوزه مربوط است. (شمیسا، ۱۳۸۱) کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس و فیلسوف سوئیسی (۱۸۷۵-۱۹۶۱) پس از جدایی از استاد خود، زیگموند فروید و متمرکز کردن مطالعاتش بر ناخودآگاه ذهن، آن را به دو نوع فردی و جمعی تقسیم کرد. «ضمیر ناخودآگاه جمعی، میراث نیاکان ما درباره شیوه‌های بالقوه‌ی بازنمایی پدیده‌های جهان هستی است و جنبه‌ی فردی ندارد، بلکه در نزد همه‌ی ابناء بشر شاید بتوان گفت همه‌ی جانداران مشترک است» (بیلسکر ۱۳۸۴) در این باره از ناخودآگاه جمعی به کهن‌الگوها می‌توان دست یافت. تصاویر همگانی نهفته در ناخودآگاه جمعی به صورت اسطوره تجلی می‌یابد و با زبان رمز و نماد در آثار هنری آشکار می‌شود که این را همان کهن‌الگو می‌نامند. از این رو اسطوره‌ها با کهن‌الگوهای ناخودآگاه جمعی حیات می‌یابد (حرّی، ۱۳۸۸) اسطوره، نماد و کهن‌الگو هر سه از جنبه‌ی ناخودآگاهی انسان سرچشمه می‌گیرد.

اسطوره یکی از حوزه‌هایی است که کهن‌الگوها در آن به طور مشخص شکل گرفته است. آفرینش، مرگ و زندگی دوباره از باورهای اسطوره‌ای است که در میان ملت‌های مختلف جریان دارد؛ «موتیف مرگ و نوزایی یکی از متداول‌ترین کهن‌الگوهای موقعیت است که نتیجه‌ی تشبیه و انطباق چرخش طبیعت با گردش حیات است» (کی‌گوردن، ۱۳۷۰) مردم گذشته بن‌مایه‌ی مرگ و زندگی دوباره را با مشاهده‌ی صبح، فصل بهار، جوانی و نوزایی، غروب و زمستان و نشانه‌ی پیری و مرگ تبیین می‌کردند. خاستگاه اسطوره، آفرینش‌های قومی و تباری است و از نمادهایی سرچشمه می‌گیرد که در ناخودآگاه جمعی ریشه دارد. این اسطوره‌ها از طریق نمادها در آثار ادبی آشکار می‌شود.

یکی دیگر از این کهن‌الگوها، وجود انسان نخستین یا نمونه‌ی ازلی و اولیه‌ی انسان است که در اسطوره‌های بسیاری از ملت‌ها نمود یافته است. (بزرگ بیگدلی، فتحی، ۱۳۹۶)

نتیجه

بررسی و تحلیل اساطیر، جهان‌بینی و برداشت‌های گذشتگان از عالم بیرون و پیرامونی را روشن می‌سازد و هر چه بیشتر به گذشته بشر بازگردیم و راز حقایق و محتوای فوق انسانی اساطیر و افعال و اعمال خارق‌العاده قهرمانان و شخصیت‌های اساطیری و تجاری را که متعلق به ماورای قلمرو معانی و تجربه‌های معمولی است، از طریق عبور از ظاهر متن و راه‌یافته به حقیقت و باطن آن‌ها که به منزله عبور از جهان محسوس و ورود به عالم باطن و حقیقت است دریابیم. بر اساس نظریه‌ای، اسطوره در اثر ستیز ناسازها به وجود می‌آید و حماسه از دل آن ایجاد می‌گردد، عناصر تشکیل دهنده‌ی حماسه هم نمادها می‌باشند؛ لذا تحلیل و بررسی ساختار و محتوای نمادها کمک شایانی به فهم بیشترشان می‌کند تا خواننده بهتر و دقیق‌تر متوجه پیام نهفته در اساطیر و حماسه‌ها شود.

در نگرش نخستین به اسطوره، تنها چیزی که به نظر می‌آید، این است که انسان بدوی نیازمند شناخت دنیای پیرامون خود بود، بنابراین به علت کمبود امکانات آسان‌ترین و ساده‌ترین راه را برگزید. او دست به دامان تخیل شد و با ارائه‌ی داستان‌هایی خیالی به شناخت دنیای پیرامون خود پرداخت. انسان بدوی اصلاً کاری به کارکرد یا کاربرد اسطوره نداشت، او کاری که فکر می‌کرد درست است انجام می‌داد و البته بهترین و درست‌ترین کار را نیز انجام داد. باید اعتراف کرد که بعد از گذشت هزاران سال هنوز آن داستان‌های تخیلی برای انسان‌ها به مثابه‌ی الگو و سرمشق هستند و در تنگناهای معنوی و اخلاقی یاریگر بشر



می‌باشند. ما نمی‌توانیم منکر تأثیر مثبت اسطوره بر زندگی امروز باشیم چراکه اسطوره‌ها حداقل به‌عنوان سندی هستند که به ما در شناخت آرمان‌ها، باورها، زندگی و فرهنگ نیاکانمان کمک می‌کنند. آن‌ها در واقع سند هویت و اعتبار گذشته‌ی ما هستند که با شناخت آن‌ها در درون خود احساس غرور، شخصیت و هویت می‌کنیم.

منابع و مآخذ

* قرآن کریم

- احمدی، بابک، ۱۳۸۰، ساختار و تأویل متن، چاپ نهم، تهران: مرکز.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم، ۱۳۷۷، اسطوره بیان نمادین، تهران: سروش.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم، ۱۳۷۸، اسطوره بیان نمادین، سروش، تهران
- انوشه، حسن، ۱۳۷۶، دانشنامهٔ ادب فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- الیاده، میرچا، ۱۳۶۲، اسطوره رؤیا راز، ترجمه رؤیا منجم، علم، چ سوم.
- الیاده، میرچیا، مقدس و نامقدس به نقل از آلن سگال، رابرت، اسطوره، ترجمه: فرودفر، فریده، بصیرت، تهران، ۱۳۸۹.
- بهار، مهرداد، ۱۳۷۷، از اسطوره تا تاریخ، به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، ج ۱
- بیلسکر، ریچارد، ۱۳۸۴، یونگ، ترجمهٔ حسین پاینده، تهران: طرح نو.
- پورنامداریان، تقی، ۱۳۶۴، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پورعلی منیژه، طاهری محمد، آقاجانی حمید، کارکرد های ماورایی اسطوره در بخش اساطیری شاهنامه کهن نامه ادب پارسی سال نهم، ۱۳۹۷، شماره دوم
- پادشاه، محمد (شاد)، ۱۳۶۳، فرهنگ آنندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- چدویک، چارلز، ۱۳۷۵، سمبولیسم، ترجمهٔ مهدی سجابی، تهران: نشر مرکز.
- حاجی بابائی اسفروینی، بهروز، ۱۳۸۹، اسطوره دیروز به قلم بهروز، قم: انتشارات مهر امیرالمؤمنین، چاپ اول.
- حرّی، ابوالفضل، «کارکرد کهن‌الگوها در شعر کلاسیک و معاصر فارسی در پرتو رویکرد ساختاری با اشعار شاملو»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۱۳۸۸، ش ۱۵.
- خادمی کولایی، مهدی، «جستاری در باب اسطوره‌ها و نمادهای نباتی»، پیک نور، سال هفتم، ۱۳۸۶، ش ۱، ۳، ۲۱.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۱، انواع ادبی، تهران: فردوس، چاپ نهم.
- قبادی، حسینعلی، ۱۳۸۶، آیین آینه: سیر تحول نمادپردازی در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی، با همکاری محمد خسروی شکیب، تهران: دانشگاه تربیت مدرس مرکز نشر آثار علمی.
- کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۷۲، رؤیا، حماسه و اسطوره، تهران: نشر مرکز.
- کی‌گوردن، والتر، «درآمدی بر نقد کهن‌الگویی»، ترجمهٔ جلال سخنور، ادبستان فرهنگ و هنر، ۱۳۷۰، ش ۱۶، ۲۸، ۳۱
- کمیل، جوزف، ۱۳۷۷، قدرت اسطوره. (ع. مخبر، مترجم) تهران: نشر مرکز،
- پرنیان، موسی، بهمنی، شهرزاد، بررسی و تحلیل نمادهای بخش اساطیری شاهنامه متن شناسی ادب فارسی، ۱۳۹۱، ش ۱، ۴۸.